



اتاوا ۲۹ اپریل ۲۰۱۶

حمید سیماب

سخنی در سوگ برادر امین سیماب

و در پایان کوره راه زندگی، «امین سیماب» مست از می وصال وطن محبوب، آنگونه که آرزو داشت در دل خاک آن غنود و آرامش ابدی یافت. وی سی و شش سال در «بهشت روی زمین»، در کشور سوئیس، زندگی کرد و فقط پنجاه و نه سال داشت، اما از سالها پیش، از زمانی و در سن و سالی که کمتر کسی به مرگ و مردن خود فکر می کند، بارها و بارها به فوزیه، به همسر و همراه وفادار سفر زندگی خود به تکرار و به تکرار گوشزد کرده بود که «یگانه و آخرین خواهش و آرزویم از تو اینست و خواهد بود که روزی که نوبت مرگم فرارسد و پیش از تو بمیرم، نگذار درین «بهشت» نفرین شده اروپا مرا بخاک بسپارند. مرا هر طوری شده ببر تا در دامن وطن خاک شوم و خاکم با خاک میهنم بیامیزد. ترجیح می دهم طعمه گرگان و کرگسان دشت و بیابان وطن بدبخت و هر دم شهید خود شوم اما نمی خواهم درینجا در گورستان پر گل و ریحان سوئیس خاک گردم.» و چنین بود که هیچ استدلال عقلانی را در برابر آخرین وصیت و خواهش عاشق دیوانه‌ای که هر تپش قلبش بیاد وطن و مردمش بود و جز به آنها نمی اندیشید مجال ایستادگی نبود. و در زیر بار غم بی پایان میهن و مردمش بود که آن قلب شوریده بالاخره از تپیدن باز ماند.

با چنین مرگی، در سوگ برادر چه می توان نوشت؟ «اگر احساس می جوشید با حرف، زبان از ناتوانی در نمی ماند!» امین رفت، اما چه زود و چه ناگهان! امین، مردی کاملاً صحتمند، در اوج شگوفایی و توانایی عمر و استعداد، بدون هیچ علامه و نشانه قلبی بیمار، بروز پنجشنبه ۲۱ اپریل ۲۰۱۶ دچار حمله برق آسای قلبی شد و به آنسوی وادی عدم پا گذاشت و همه، بخصوص یگانه فرزند یازده ساله خود را که از مردمک چشم عزیزتر می داشت و برایش عطیه خداوندی پس از ۲۹ سال زندگی زناشویی بود در سیل غم رها کرد. «اگر غم را چو آتش دود بودی، جهان تاریک بودی جاویدانه»

برادر امین سیماب که از من دوسال کوچکتر بود در ماه عقرب سال ۱۳۳۵ (نومبر ۱۹۵۶) در گذر سه دکان عاشقان و عارفان شهر کهنه کابل در خانواده متعلق به طبقه متوسط پایین پا به عرصه وجود نهاد. دروس ابتدایی را در مکاتب ابتدائیه عمرآخان در واصل آباد و محمود هموتکی در دهبوری کابل به سر رساند و شامل لیسه غازی گردید. در سال ۱۳۵۴ بنابر علاقه و خواهش خود شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و در سال ۱۳۵۸ به درجه عالی از آن فاکولته فارغ و بحیث استاد در دبیرتمنت انگلیسی پذیرفته شد. اما چنانکه همه می دانند و بخاطر دارند، آن سال ها آغاز سال خون و خیانت، بیداد و جنایت، شکنجه و ناله بود و هیچ انسان باوجدانی نمی توانست در آن شرایط «شله خود را بخود و پرده خود را بکند». من و امین هر دو به جنبش روشنفکری رستاخیز مقاومت ملی ضد روسی پیوستیم. امین در تظاهرات بی سابقه اهالی شهر کابل بر ضد اشغالگران روسی و ایادی وطنی شان در روز ۹ ثور ۱۳۵۹ اشتراک فعال داشت و

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

در همین ارتباط دستگیر و زندانی شد، ولی به کمک محصلین دستگیر شده توانست سمت استادی خود در پوهنتون و اشتراک فعال خود در تظاهرات را از چشم بازجویان خاد مخفی نگهدارد و پس از چندی آزاد شد. در ماه سنبله آن سال من به دام خاد افتادم و امین نمی توانست برای بار دوم خاک در چشم آن سازمان برده‌گان خاصه روسی بپاشد. همان بود که فراری پاکستان اخوان زده شد. بود و باش و فعالیت وطنپرستانه در آن محیط و آن فضا برای کسی چون امین، خصوصاً اینکه سازمانهای مبارزین وطنپرست از ضرباتی که خاد و اخوان بر آنها وارد کرده بودند هنوز بخود نیامده بودند، ناممکن بود. امین توانست با کمک و رهنمایی دوستانی در سویس خود را به آن کشور برساند و در همانجا رحل اقامت افکند. اما «جهان آتش بود پروانه از بزم بیرون را».

امین در آتش دوری از دامان میهن و مبارزات مردم آن می سوخت و برای فرونشاندن این آتش خود را به هر در و دیواری می زد تا خدمتی به وطن و وطندار انجام دهد و سهمی به قدر خُبه‌ای در مبارزات مردم بگیرد و با آن آتش قلب و روان خود را اندکی تسکین بخشد. وی در سالروز های ننگین ۶ جدی همه ساله به تنهایی با همسر و تنی چند از نزدیکان، و بعدها با عده دیگری از افغانان اندکی که در آن سالها در سویس زندگی می کردند در برابر سفارت اتحاد شوروی وقت و سازمان های حقوق بشر ملل متحد در شهر ژنیف تظاهرات اعتراضی راه می انداخت. چنین حرکتی را بی دردان «دُن کیشوتی» می خواندند، اما برای امین مهم نبود. وی آن می کرد که می توانست؛ نمی توانست ننگ دست روی دست گذاشتن و در درد میهن نسوختن را بپذیرد. بعدها، هنگامی که هنوز از امکانات کمپیوتری و نرم افزارهای پیشرفته فارسی کمتر اثری وجود داشت، به تنهایی و سپس با کمک عده معدودی از دوستان همدل و همراه دست به نشر ماهنامه «آدرخش» زد و سالهای متمادی با همان امکانات ناچیز خود به بلند کردن فریاد آزادی خواهانه و عدالت خواهانه مردم خود و بازتاب رنج های شان و جنایات بیگانه پرستان پرداخت. در سر لوحه هر شماره آدرخش آنچه منطق و شعار زندگی امین را تشکیل می داد همواره نقش بود:

میارا بزم برساحل که آنجا

نوای زندگانی نرم خیز است

به دریا غلت و با موجش در آمیز

حیات جاویدان اندر ستیز است

د پانیو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ



امین با قلم به ستیز می پرداخت، می نوشت و ترجمه می کرد و گاه گاهی هم در شعر طبع آزمایی می کرد. برای امرار معاش از سالها بدینسو در یکی از دانشکده های شهر لوزان سویس به تدریس زبان انگلیسی مشغول بود. در روزهای پس از مرگش دانشکده ایکه در آن استاد بود محفل یادبودی برگزار کرد و در آن از امین گفتند و شنیدند. امین دران دانشکده در حدود ۱۵۰ تن شاگرد داشت که عده زیادشان دران محفل اشتراک داشتند. سویسی ها به خونسردی و عدم نمایش احساسات خود مشهورند. در آنروز گریه و اشکریزی آشکار و پر احساس شاگردان و همکاران امین نشان می داد که امین با دانش و شخصیتی که داشت چگونه فرنگی های ظاهراً بی درد و بی احساس را گرویده و با مرگ خود داغدار ساخته بود.

در روزهای پس از انتشار خبر باورنکردنی مرگ ناگهانی و نابهنگام امین، عزیزان و دوستان بی شماری از همه گوشه های جهان، بعضی ها پس از سالها قطع رشته ارتباط ولی از روی زنده و پابرجا بودن رشته اخلاص و محبت، با وسایل مختلف، چه از طریق فیسبوک، با ایمیل، با تلفون و یا هم از طریق وبسایت های انترنتی تأثر و تألم خود را با ما شریک ساختند و با ما همدرد و همدل گریستند. تا کنون نتوانسته ام به تک تک شان مراتب تشکرات و سپاس قلبی خود و سائر وابستگان

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

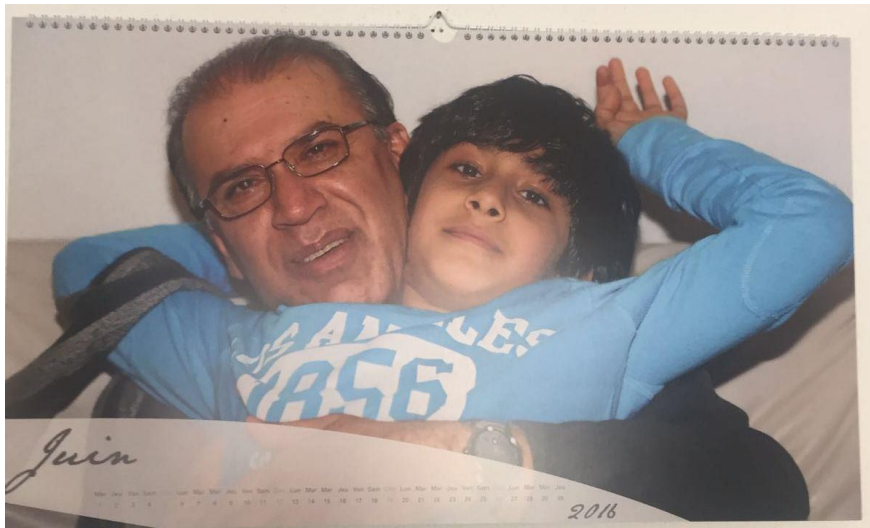
امین را ابراز دارم. می خواهم بدین وسیله دست هر یک شانرا بفشرم، سر آنها را بر شانه خود و سر خود را بر شانه آنها گذارم و اشک ریخته در سوگ عزیز گمشده را از رخسارشان بزدايم. سپاس قلبی من و همه منسوبین امین نثار یک یک شان.

امین رفت، اما با ستیزی که به پیش می برد حیات جاویدان یافت. وی اکنون به جمع کشتهگان و رفتهگان راه عشق و وفا به میهن و مردم و بهروزی و سرافرازی انسان زحمکتش در هر جایی که باشند پیوسته است. هرگاه لحظه‌ای با گوش جان بشنویم، پیام آنها را از ساحل بیکرانگی می شنویم که می گویند:

به منزلگاه فردا یاد آرید
که هر برگ بهارتان دل ماست

امید و عشق و هستی ما
بزیر پای تان آذین فرداست

درین میان، نوید کوچک، یگانه فرزند و نشانی امین، با بزرگمنشی شایسته پدر در خاک خفته‌اش، آنگاه که مادر را می بیند که در مرگ شوهر زار زار می گرید و ناله می کند، با دست های کوچکش اشک مادر را می سترد و با اشاره به آسمان آهسته در گوش مادر می گوید: «مادر، گریه نکن، پدرم در آنجاست، ما را می بیند، می گوید گریه نکن!»



یقین دارم روح امین از آن بالا ها، از میان ستارگان، نظار گر این صحنه بوده و با افتخار به فرزند لبخندی از رضائیت بر لبانش نقش بسته است!

د پانو شمیره: له 4 تر4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ